

منبع: کتاب نوسازی، توسعه، جهانی شدن؛ مفاهیم، مکاتب، نظریه‌ها-رضا شیرزادی، نشر آگه

توسعه سیاسی ارتباط گسترده‌ای با توسعه فرهنگی و اقتصادی دارد
توسعه معادل کلمه **development** در عربی از انکشاف استفاده می‌شود.

توسعه به معنی رخ دادن یک چیز تازه و تحولات نو

توسعه سیاسی از اواسط قرن ۲۰ وارد حوزه دانشگاهی می‌شود. ما نیاز به ساختارها و نهادهای سیاسی داریم که بتواند از عهده نیازهای جامعه بر بیاید. جوامع از ساختار ساده به ساختارهای پیچیده میل کرده‌اند. باید به گونه‌ای نهادسازی شود که از عهده جامعه مدرن بر بیاید.

توسعه یعنی تغییر در همه حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نمی‌توان توسعه سیاسی را از اقتصادی و فرهنگی جدا در نظر گرفت.

گاهی اوقات یک مفهوم قدیمی، معنایی جدید پیدا می‌کند گاهی نیز یک مفهوم جدید به وجود می‌آید. در مورد مفهوم توسعه سیاسی وحدت نظر وجود ندارد و به تعداد نظریه‌ها، تعریف متعددی از توسعه سیاسی داریم. می‌توانیم با مقایسه دو جامعه میزان توسعه سیاسی آن دو را فهم کنیم اما نمی‌توانیم تعریف یکسانی ارائه دهیم.

مکتب نوسازی و وابستگی نقطه مقابل یکدیگرند. مکتب نوسازی به جای واژه توسعه از واژه مدرنیزاسیون استفاده می‌کردند که یک واژه کاملاً جهت‌دار است اما مکتب وابستگی به دنبال عواملی بودند که باعث شده است جوامع کمتر توسعه پیدا کنند.

حکومت‌های امروزی همانند دوران یونان تقسیم‌بندی نمی‌شوند. ما می‌توانیم اجمالاً برداشتی از مفاهیم یونان باستان داشته باشیم اما مفاهیم دچار دگرگونی شده‌اند.

در اغلب تمدن ها چه آریایی چه سامی، تحولات دورانی بود اما در اروپا بعد از دوران روشنگری، با رشد اقتصادی شگرف آن ایده ترقی جای خود را باز می کند. پیش از این شیب رشد بسیار کم و نامحسوس بود اما بعد از دوران روشنگری، شیب رشد بسیار زیاد و محسوس می شود مثلا اختراع اسب بخار

اندیشه ترقی در تفکر مسیحی خویشاوندی با مفهوم کمال دارد عاملی بود که در الهیات مسیحی باعث می شود انسان تلاش کند خود را به کمال حقیقی که خداوند است نزدیک شود.

ترقی بیانگر حرکتی مستقیم از شرایط نامطلوب به سمت شرایط مطلوب.

در کیهان شناسی شرق باستان این تفکر وجود دارد که در گذشته عصر طلایی داشتیم که همه چیز سر جای خود بوده اما عوامل بیرونی یا درونی باعث شده است جوامع به سمت انحطاط برود.

اروپایی ها با مقایسه خود با جوامع آسیایی و آفریقایی، این اندیشه در آنها به وجود آمد که ما در حال مدرن شده ایم ولی دیگر جوامع اسیر سنت ها مانده اند. در این پارادایم دوگانه سنت و مدرنیته، برجسته می شود و اندیشه اروپا مداری در تفکر آنها به وجود می آید. نظریه تکامل یا تطور زیستی داروین بر تفکر پیشرفت اروپا تأثیر گذاشت.

مفروضاتی که در مورد جامعه سنتی وجود دارد:

- در برابر تغییر مقاوم است
- شیوه های تولید آن قدیمی است
- ساختار طبقاتی آن جامد است
- باورهای مذهبی آن جوامع خشک و متصلب است
- روحی این جوامع با نوآوری سازگار نیست
- حکومت خودکامه است.

جامعه مدرن:

- ایستا نیست
- شیوه تولید پیشرفته دارد
- ساختار اجتماعی انعطاف پذیر است
- باورها عقلایی تر است.

- به دنبال پیشرفت و نوآوری هستند
- حکومت مردم سالاری است.

هنگامی که یک جامعه می خواهد از بالا به دیگر جوامع نگاه کند و آنان را اصلاح کند، باعث بروز مشکلات می شود.

آگوست کنت دوران زندگی بشر را بر اساس تفکر به ربّانی و فلسفی (ما بعد الطبیعی) و علمی تقسیم می کند. کنت جامعه سستی و مدرن را مبتنی بر همبستگی خود به خودی (مکانیکی) در برابر اندامواره تصویر می کند.

بعد از جنگ جهانی دوم موجی از استعمار زدایی اتفاق می افتد و شرایط پیش می آید که کشورها مستقل شوند بعد از جنگ کشورهای اروپایی توانایی اداره مستعمرات را نداشتند و سازمان ملل پر رنگ شده است تا نظم جدیدی در جهان به وجود بیاید و دولت های ملی شکل می گیرد. جنگ سرد بعد از جنگ جهانی دوم به وجود می آید. کمونیسم به سردمداری شوروی و لیبرالیسم به رهبری آمریکا. مطالعات توسعه در آمریکا در این دوران رشد می کند و به این نتیجه می رسد که کشورهای توسعه نیافته فقیر هستند و یک نخبه با امتیازهای فراوان حکومت می کند بنابراین مستعد افتادن در دامن کمونیسم هستند بنابراین باید به این کشورها کمک کنیم تا رشد اقتصادی کنند و فقر کاهش پیدا کند.

جلسه دوم ۴ مهر ۱۳۹۴

سپتامبر ۲۶، ۲۰۱۵

۰۸:۱۴ ق.ظ

تلاش برای جلوگیری از افتادن کشورهای در حال توسعه در دام کمونیست ها

نوعی عقب افتادگی در کشورهای در حال توسعه وجود دارد یعنی به نهادسازی خوبی ندارند.

شاه کلید بحث واژه تأخیر lag بود باید به آنها کمک می کردند تا یک نظام سیاسی کارآمد روی کار بیاید تا توسعه اقتصادی نیز پیدا کند.

کشورهای تازه استقلال یافته باید نهادسازی کنند تا بتوانند توسعه پیدا کنند. بیشترین فعالیت های آمریکا در آمریکای لاتین بود چون حیات خلوت آنها بود و شرکت های آمریکایی آنجا بودند و در کوبا نیز انقلاب چگوارا رخ داد.

اگر اقتصاد رشد نکرده باید سرمایه و تکنولوژی را به آنها تزریق کنیم تا رشد کنند. در حوزه سیاست نیز اگر ما نهادهای سیاسی را تقویت کنیم و شیوه اداره دولت را به آنها آموزش دهیم، از نظر سیاسی توسعه پیدا می کنند. چندین مشکل نهادهای سیاسی عقب مانده:

۱. فساد

۲. نداشتن هویت ملی: طایفه های مختلفی بودند که باهم می جنگیدند.

آمریکا تفکر آزادی خواهی کندی را کنار گذاشت و سیاست تقویت دولت های مخالف کمونیست را پیش گرفت.

گذار مرحله به مرحله از سیاست به اقتصاد

جهان در عصر صنعتی شدن و پسا صنعتی در حال توسعه شتابان است و این نگاه تکاملی به شدت حاکم بوده و این تصور وجود داشت که نظام ها باید شبیه نظام دموکراسی لیبرال آمریکا شود تا توسعه پیدا کنند البته بدون در نظر گرفتن تفاوت های تاریخی و فرهنگی کشورها.

جوامع اصولاً در یک نهاد رو به جلو فرض می شوند. چنین تفکری وجود داشت که در فرآیند تکامل نظام های سیاسی خود به خود با تحولات زمان، تغییر می کنند. نظام اقتصادی تغییر می کند اما نظام سیاسی می خواهد مستبد و دیکتاتوری باقی بماند.

توسعه تک خطی **unilinear development** از اشتباهات تفکر مدرن بود. اصل توسعه یافتن اشتباه نبود اما نباید فکر کرد که همه کشورها به یک شکل باید توسعه پیدا کنند.

کشورهای تحت استعمار به محض خارج شدن از سلطه استعمار، نظام سیاسی کشور سلطه گر را با نهاد های ملی خود شکل می دادند.

هانتینگتون به نظریه جنگ تمدن ها معروف است. او گفت قرار نیست توسعه تک خطی باشد و قرار نیست یک حرکت تکاملی رو به جلو باشد. مثال: روم باستان با شرایطی واگشت داشتند و به قهقرا رفتند و عقب

افتاده شدند. در مطالعات توسعه نباید امتیازی ویژه برای جوامع معاصر قائل شد و این موضوع در دوره های گذشته هم وجود داشت.

توسعه سیاسی یعنی نهادینه شدن هر چه بیشتر سازوکارهای موثر سیاسی

نوسازی در کشورها معمولا اول در بخش نظامی شکل میگیرد.

رشد سریع جمعیت و توسعه نیافتگی اقتصادی یک دور باطل است که برخی کشورها در این چرخه افتاده اند.

مشکلات محیط زیست نیز مهم است.

برخی تمدن ها آنقدر روی یک منطقه فشار آورده اند که دچار مرگ تمدنی شده اند.

ناتوانی جهانی برای حل مشکلاتی مثل جنگ های قومی، سوء تغذیه و... نشان بی همتی نیست بلکه فکر می کنند راه حل های گذشته راه به جایی نبرده است و باید آن را تغییر داد.

باید به درکی تازه از مفهوم توسعه برسیم و نوعی تحول مفهومی رخ می دهد. فرمول ساده این است که هر کاری که پیشرفته ها کردند همان را برویم تا پیشرفت کنیم.

راه های بومی برای توسعه چیست؟

اگرچه امروز تلاش می شود از مطالعات و دستاوردهای پژوهشی و تجربی استفاده کنیم بستگی به دیدگاه ما دارد. حضور صاحب نظرانی در حوزه توسعه مهم است که اغلب غیر غربی اند.

امروز یک پارادایم غالب وجود ندارد قبلا پارادایم مدرنیزاسیون وجود داشت که در مقابلش مکتب وابستگی به وجود آمد.

جهانی شدن روی پارادایم های توسعه اثرگذار بوده و نمی توان آن را نادیده گرفت. امروز فقط با بازیگران ملی درگیر نیستیم بلکه بازیگران بین المللی نیز داریم.

قبلا نباید اقتصادی تک محصولی داشته باشید تا توسعه یافته شوید اما در جهانی شدن تقسیم کار شکل گرفته است.

برگشت به عقب تکنولوژی محال است مگر با دست خودمان

عوامل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم:

پاسخگو نبودن نظام و خودرأیی

فساد و تباه کردن منابع ملی

توسعه سیاسی

تعاریف:

۱. معیار توسعه غرب: حرکت به سوی ایجاد نهادها و سازمان های امروز دنیا به خصوص آنچه در

آمریکای شمالی وجود دارد. هرچه این حرکت تسریع شود، توسعه بیشتر می شود.

دموکراسی لیبرال

پارلمان با رأی مردم

انتخابات آزاد

۲. توسعه اقتصادی هدف:

توسعه سیاسی صرفا ساختارها را برای تسهیل توسعه اقتصادی فراهم می کند.

۳. توسعه یافتگی سیاسی مترادف با افزایش نقش دولت در زندگی اقتصادی اجتماعی و تلاش برای

عقلایی کردن همه جنبه های زندگی اجتماعی است.

۴. توسعه سیاسی در راستای مدرنیزاسیون:

توسعه سیاسی به معنای جایگزین کردن الگوهای رفتاری مدرن به جای الگوهای رفتاری مدرن است.

سیاست برای گروه ایت نیست بلکه همه باید خودشان را مسئول بدانند.

۵. قدیمی ترین و پایه ای ترین تعریف توسعه:

توسعه سیاسی یعنی حرکت در مسیر یک دولت ملی

دولت ملت یک مفهوم جدید است که بعد از قرارداد وستفالی به وجود آمد ولی قبلا اشکال دیگری از حکومت مطرح بوده مثل دولت شهر های یونان

در یک زمان توسعه قضایی و اداری به منزله حرکت در مسیر توسعه سیاسی قلمداد می شد پس با جا انداختن قوانین و ایجاد یک بوروکراسی اداری و قانون گذاری اصولی و بهینه کردن دستگاه ها ظرفیت خود را افزایش می دهند.

هانتینگتون: توسعه یعنی ایجاد نهادها و ساختارهایی که بتواند نظم را در جامعه ایجاد کند و روند دگرگونی اجتماعی را هدایت کند تا مانع ابعاد دیگر توسعه نشود.

مفهوم مهم ایجاد ظرفیت:

توسعه سیاسی یعنی افزایش ظرفیت سیاسی برای تحمل و هدایت دگرگونی های سیاسی اما این کافی نیست. وقتی تغییرات سریع رخ می دهد گروه های جدیدی به وجود می آید که مطالباتی دارند مثلا اگر منابعی وجود دارد نباید فقط در دست نخبگان کوچکی باشد.

کاردویچ: آن نظام سیاسی توسعه یافته است که بتواند مردم را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود بسیج کند.

نقطه مشترک نظریه ها:

توسعه سیاسی نمی تواند از دیگر جوانب توسعه جدا باشد و چنین جامعه ای را نمی تواند به شکل سنتی اداره کرد. مثال: ۹۰ درصد جامعه بی سواد با نظام دیکتاتوری و ۹۰ درصد جامعه باسواد با نظام دموکراسی بیشتر تحلیل گران توسعه معتقدند اگرچه تا زمانی اعمال زور برای توسعه امکان پذیر است اما بعد از مدتی ناکارآمد می شود.

گابریل هارموند و وربا، معیارهای توسعه سیاسی را در چند مولفه دسته بندی می کنند:

مصلحت گرایی

ارجحیت فعالیت های دسته جمعی بر فردی

همبستگی سیاسی و میثاق با نظام سیاسی

روابط مبتنی بر اعتماد متقابل

ویژگی ها

تنوع ساختاری یعنی تفکیک قوا و تقسیم ساختاری

عرفی شدن سیاست و تقدس زدایی از سیاست و حاکمان حامل فرمان الهی نیستند تا مردم در سیاست مشارکت داشته باشند

تئوریزه کردن فرهنگ سیاسی از کارهایی بود که این دو اندیشمند انجام دادند

فرهنگ سیاسی مجموعه ای از باورها و ارزش ها و نگرش هایی است که در مردم وجود دارد و نسبت به آن در عرصه سیاست جهت گیری و تصمیم گیری می شود. اگر فرهنگ سیاسی تغییر کند نظام در حال توسعه یافتن است.

فرهنگ ایده آل به این سه دسته تقسیم می شود:

فرهنگ سیاسی عوامانه

فرهنگ سیاسی تبعی

فرهنگ سیاسی مشارکتی

از نظر دویج آنچه نشان توسعه یافتگی است میزان تحرک اجتماعی افراد است اگر این تحرک افزایش یابد مردم آماده پذیرش تحولات جدید می شود. سه عامل اصلی که باعث تحول و تحرک اجتماعی می شود:

۱. نظام آموزش و پرورش جدید:

پیش از این دولت متولی آموزش نبود.

۲. رسانه ها مثل اینترنت و شبکه های اجتماعی

۳. مدرن شدن محیط های کاری:

باید در خودش ظرفیت سازی کند و ارباب این تغییرات باشد نه دنباله رو این تغییرات

هانتینگتون توسعه سیاسی را فرآیندی می داند که طی آن هر نظام سیاسی ظرفیت خود را برای جذب نوسازی و... افزایش دهد. هر اندازه نظام سیاسی یک پارچه تر و انعطاف پذیر تر، مستقل تر، عمل گراتر و پیچیده تر باشد توسعه یافته تر است.

۵ معیار توسعه یافتگی:

پیچیدگی در برابر سادگی

استقلال از کلیسا و غیره

انعطاف پذیری

یکپارچگی

عمل گرایی

لوسین پای:

چهار ویژگی در تمام تعاریف توسعه است:

ظرفیت سازی و افزایش ظرفیت سیاسی

تنوع ساختاری و ساختار سازی

افزایش مشارکت سیاسی به منظور درگیر شدن هرچه بیشتر مردم

رشد ارزش ها و نگرش هایی که نسبت به سیاست وجود دارد

جلسه پنجم ۲۴ مهر ۱۳۹۴

شنبه، ۲۵ مهر ۱۳۹۴
۰۸:۱۹ ق.ظ

بحران های ۶ گانه کولمن:

۱. بحران هویت ملی در برابر هویت قبیله ای
۲. بحران مشروعیت (سیاسی)
۳. بحران نفوذ (قدرت اعمال آنچه می خواهند در تمام کشور)
۴. بحران یکپارچگی (وحدت)
۵. بحران توزیع (منابع یکسان توزیع نمی شود)
۶. بحران مشارکت

این بحران ها در کشورهایی که در حال گذار هستند رخ می دهد

پیش به سوی مدرن شدن:

طمع ثروت داشتن

تمایل به برنامه ریزی و اهداف بلند مدت

جهتگیری دموکراتیک و احترام به حقوق دیگران

حس اثربخشی و مشارکت در جامعه (اختیار در برابر جبر)

عواملی که باعث این نوع روحیه می شوند:

گذراندن آموزش رسمی

رسانه ها

صنایع جدید

تأکید بر تغییر ساختارهای موجود به ساختارهای جدید

اقتصاد: شاخه های نوین اقتصادی

سیاست: افزایش ظرفیت های سیاسی

مدرنیزاسیون فرآیندی مرحله به مرحله است

فرآیندی یکسان ساز است از نظر شکل و ساختار

در توسعه کشورهای که پیشرفته ترند الگوی دیگر کشورها هستند

فرآیندی برگشت ناپذیر

مارکس: مدرنیزاسیون که می آید هر آنچه سست است با خود می برد

فرآیندی مترقی و مطلوب است

فرآیندی زمانگیر است

مدرنیزاسیون یک فرآیند سیستمی است و سبب تغییر در بخش های دیگر می شود

در فرآیند مدرنیزاسیون بسیاری از سنت ها از بین می رود

فرآیندی درون ذاتی است

انتقاداتها:

اینکه جوامع را در یک مسیر تک خطی فرض کنیم درست نیست و ممکن است مسیرهای متفاوتی طی کنند هیچ تضمینی نیست که جوامع در مسیر توسعه حرکت کنند ممکن است واگشت داشته باشند. در این نگاه نقش عوامل خارجی در نظر گرفته نمی شود.

نباید تفاوت های فرهنگی را نادیده گرفت

آوردن مظاهر سبک زندگی الزاما نگرش های مردم را مدرن نمی کند مثل عقلانیت و تعهد کاری و...

مکتب وابستگی:

از ماجرای استعمار اروپایی ها شروع میشود

مارکس معتقد است سرمایه داری خودش را نقاط مختلف دنیا بازتولید می کند و این بخاطر سوآوری بیشتر برای خودشان است مثلا چپاول هند همراه توسعه آن در آینده

در جریان وابستگی جنبه استعماری آنها را حفظ می کند ولی مانع توسعه کشورهای ضعیف می شود مثلا مواد خام را از آنها بخرند و نگذارند آنها صنعتی شوند تا رقیب آنها نشوند

از نظر پل باران: انباشت اولیه ثروت برای کشورهای بسیار مهم است تا بتواند رشد کند.

انباشت سرمایه در کشورهای ضعیف رخ نمی دهد

صنایع نوپا قدرت رقابت با صنایع خارجی را ندارند.

باران کشورها را به دو دسته تقسیم می کند:

کشورهای اقماری(وابسته)

کشورهای متروپل (توسعه یافت غربی)

توسعه نیافتگی یک وضعیت تحمیلی است ولی کم توسعه یافتگی یک وضعیت اینگونه نیست.

توسعه کشورهای توسعه نیافته کنونی و کشورهای توسعه یافته کنونی شرایطی متفاوت دارند. توسعه نیافته های کنونی باید وارد بازی بازارها شوند.

جمع بندی:

مشکل اصلی کشورهای در حال توسعه این است که قدرت های استعماری این مسیر را بر آنها تحمیل کرده اند.

جریان یافتن مازاد منابع و مبادله نابرابر اقتصادی از کشورهای توسعه نیافته به کشورهای توسعه یافته اساس عقب افتادگی کشورهاست.

توسعه در یک دسته از کشورها در تقابل با توسعه نیافتن دسته دیگری از کشورهاست.

جلسه ششم ۲۷ مهر ۱۳۹۴

دوشنبه، ۲۷ مهر ۱۳۹۴

۱۰:۵۰ ق.ظ

با مدرنیته مفهومی به اسم سنت ساخته شد ولی این مفهوم واقعی نیست و دوگانه ای اشتباه است. مفهوم سنت بسیار گسترده است.

جدال سنت و مدرنیته واقعی نیست

کشورهای جهان سوم ساکن نیستند و پویایی دارند.

مسیر توسعه یافتن کشورها یکسان نیست بلکه معیارهای فرهنگی کشورها در مسیر توسعه یافتگی آنها موثر است البته مارکس به آن اعتقاد ندارد

وارد شدن اندیشه نئومارکسیستی در نظریات توسعه بدین معنی که همه مشکل توسعه نیافتگی از خود کشورها نیست بلکه دست عناصر خارجی نیز در توسعه نیافتگی کشورها دیده می شود.

آزمایشی در کره انجام شد که نشان داد مسیر توسعه آنها که بر اساس نظام خانواده بود از مسیر توسعه غرب سرعت بیشتری داشت که نشان از نقش مذهب هر کشور در نوع مسیر توسعه یافتگی آنهاست.

اقتصاد هنگامی که تغییر کرد به شدت در جامعه تأثیرگذار خواهد بود ولی باید موانعی در جامعه ایجاد کرد تا شدت این تغییرات را کم کند تا جامعه را تخریب نکند.

در مکتب وابستگی هر کشوری که در اقتصاد جهانی بیشتر هضم شود اقتصادی توسعه نیافته دارد و نمی تواند پیشرفت کند.

در خوانش جدید مفهوم جدیدی به نام توسعه وابسته به وجود می آید که یک توسعه واقعی نیست بلکه متکی بر کشورهای امپریالیستی و متروپل است که هرگاه کشورها بخواهند مستقل شوند کشورهای امپریالیستی اجازه نمی دهند و اقتصاد آنها را به هم می ریزدند.

کشوری که بتواند تحقیق و توسعه داشته باشد میتواند خود را از کشورهای توسعه یافته مستقل کند و خود جزئی از کشورهای توسعه یافته شود.

نقش دولت در اقتصاد در قرون اخیر اهمیت پیدا کرد. دولت می تواند مازاد ملی را صرف نظامی گری کند مثل پاکستان ولی می تواند مازاد ملی را به توسعه اقتصادی اختصاص دهد و صرف نظامی گری نکند مثل کره جنوبی.

جرج اکتن: قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق.

استراتژی دوم توسعه زمانی رخ می دهد که سرمایه گذاران جذب یک کشور شوند. مثل ایران

استراتژی سوم استراتژی از طریق اتکا به خود است که نمونه آن در روسیه رخ داد.

بازنشر شده در:

